

## داستان ما با داور

\*\*\*

در شماره ششم دوره دهم کتاب خاطرات و حید، مدرس را با تصویر مخالف نشان دادیم .

درین شماره هم داور را با خاطره‌ئی موافق مصور ساختیم تا این دو مقدمه منفی و مثبت داستان طرح ما را در کمیسیون مبتکرات مجلس نشان بدهند. ما این طرح را در شماره‌های آینده برای شما روشن می‌کنیم .

\*\*\*

✿ داور از فرنگ آمد .

✿ داور رئیس فرهنگ شد .

✿ داور و مرد آزاد .

✿ داور و حزب رادیکال .

✿ داور لیدر فراکسیون .

✿ میرزا رضای افشار .

✿ میرعماد میرعیدالمقی .

✿ شیروانی کی استوان .

✿ شریعت زاده .

✿ سید محمد تدین .

✿ مدرس میرزا هاشم آشتیانی .

✿ مؤتمن‌الملک میرزا علی حق نویسنده .

## در آن زمان روزنامه‌های تهران

مانند ستارگان آسمان بی‌شمار بودند .

بیشتر این جرائد اهل دادوستد بودند و بجای آنکه دفتر داشته باشند از بخت بدو سلیقه بیخورد دکان داشتند ، و با این قیافه ناساز بقدری بلند پرواز بودند که اگر با هم میشدند می توانستند بدخواه را چنان بکوبند که اثری جز نیاز نماند و دلخواه را چنان بستایند که جز نام او نامی باز نماند . و گویا قدرت نامتناهی آلهی آنچه را این گروه میخواستند پیش از جستجو در اراده آنها نهاده بود .

و مایه انفعال است که این راز را باز کنم که با آنهمه جاه و مرتبت بعضی از ایشان عامی و امی بودند یعنی آقای مدیر محترم پاک بیسواد بود و محرم اسراری داشت که رازدار او بود و در خلوت پاکت‌های رسیده را می‌گشود و برای آقای مدیر می‌خواند و پاسخ آنها را می‌نوشت و با این احوال وزرا و عظمای آن وجود بی‌مثال حساب میبردند .

میرزا علی اکبر خان که تازه از پاریس آمده بود باین معنا آگاه شده بود و از برا خود را بنیابت چند تن از روزنامه نویسانی واگذار کرده که اگر در نویسندگی وجودی ممتاز نداشتند ، در نام و شهرت و بخت و اقبال در صف اول قرار گرفته بودند زیرا نفوسی متوسط بودند و طبیعت بر حسب سنت ناسنیه خود ایشان را بحکم بیسواد مقامی برتر داده بود ، و دیری نگذشت که میرزا علی اکبر خان در محافل ادب و سیاست صاحب



## داور

آقا ، سید ، حاجی ، و نظائر اینها و آنها که اعیان و بزرگان و جاهمندان ما بودند لقب داشتند نویسندگان ما هم با نام قلم شناخته میشدند شعرای ما هم تخلص داشتند میرزا علی اکبر خان هم نام قلم برگرفت و با کلمه داور معروف شد .

داور پیش از آنکه نویسنده گی را پیشه کند رئیس کل معارف ایران بود ولی زود

نام شد و در سایه بخت خود کام مورد احترام گردید.

آنروزها معروف شدن بکردار این ایام نبود که سخت باشد ولی مانع بزرگی که داشت این بود که نفوس ایران شمرده نشده بود و سجل احوال و اداره آمار هنوز مستقر نبود . ایران ما سر بها داشت اما سر شماری نداشت و عامه مردم نامشان هم محبوب بود با کلماتی ممتاز چون میرزا ، میر ، خان ،

مجله وحید (خاطرات)

ممکن نیست ...

و شاید اصرار داور به عامیانه نوشتن بیشتر به این جهت بود که نمیخواست نویسندگان برگفته او خرده بگیرند زیرا که اطلاع کم او در سایه اینگونه نوشتن پنهان میماند. بخصوص که شنیده بود در باره او کمالی و معرفتی یاد میکنند موصوف بالا و گراف، میگویند در سیاست از بیزمارک هم زده است، و اگر فضائلش را بنویسند از فرهنگ فلسفی ولتر و الکتاب سیبویه هم بیشتر است، زبان فرانسه را مثل بلبل حرف میزند، شعر را تجسم هذیان میخواند و بهمین جهت شعر نمیگوید و ادبیات را مایه زیان میداند و ازیرا مقاله ادبی نمی نویسد.

ولی مامی دانستیم که بلبل حرف نمیزند و بیزمارک و داور هم در یک مدرسه نبوده اند، و دور است که آنجناب نام الکتاب سیبویه را هم شنیده باشد و در باب شعر و هذیان بزرگان ما گفته اند: المرء عدو لما جهل. یعنی آدمی دشمن آن معرفتی است که به او راه نبرده است و اگر بگوئیم بعلوم دانشگاه نیز یکجا آگاه بود نمی شد که آگاهی او و پشتیبان پیشرفت او بشود زیرا که طبیعت خود مانع پیشرفت آن کسی است که دانش بسیار دارد طبیعت در دشمنی خود بنوا بیخ سخت بیرحم است. اما با مردم عادی و متوسط همراه است و آنکه بی فرهنگ است عزیز دل اوست ...

و شما باید بدانید که مرد آزاد که با زبان عوام نثر مییافت و شاید سائر عیوب

دریافت که این کار با آنچه او میخواست هم آهنگ نیست و ازیرا امتیازی گرفت بنام مرد آزاد و بشکاری بکاربرد و روزنامه را با زبان عوام نوشت و گمانش برین بود که اگر چنان بنویسد که مردم گفتگو میکنند خریدارش بیشتر است و جاهش از سایر جراید برتر و نامی تر است ولی چه سود که عوام سواد نداشتند تا بخوانند و خواص هم با این شیوه خوش نبودند و او را مسخره میکردند. شیرازی های ما گویا از عصری قدیم به اصالت وجود معتقد بوده اند، چو بسیار شده است که درباره بی هنری یا آدم تن باره بی کارهئی گفته اند این آدم وجودی ندارد.

و مرحوم رحمت وصال را نیز برین

مثال یتیمی است:

ز آتش باده برافروز چراغ دل ما  
تا به آبی بفروشم وجود خاکی  
آن روزها هم که داور روزنامه مرد آزاد را مینوشت شیرازی ها گفتند این جوان وجودی ندارد زیرا در مسیر سخن شیوهئی برگزیده است که نه مردم نادان را سودی میرساند و نه دانا این سیاق را هنری میداند.

و در محاضرات راغب اسفغانی آمده است که مأمون از حسن بن سهل نوبختی خواست برای بلاغت یعنی شیوائی سخن تعریفی یاد کند حسن بن سهل به پاسخ گفت « عبارتی را که عوام بفهمند و خواص نیز پسندند (۱) آن عبارت بلیغ است ». اما طلاب علوم از قدیم گفته اند اجتماع ضدین

فرهنگی او بود ، دیری نپائید . چرا ؟  
 شاید بهمان جهتی که همشهری‌ها  
 گفته بودند یعنی مسیر او سنگلاخ بود و  
 دانا که بیناست از آن راه نمی‌رفت و نادان  
 هم می‌لفزید و بزمین می‌افتاد ، ولی داور  
 نمی‌توانست ازین راه که رفته‌است باز گردد ،  
 چو ، اگر ازد یگران یاری می‌خواست  
 برای او رسوائی بود و اگر خود کرده را  
 ادامت می‌داد حقیقت وجودش آشکار می‌شد  
 و ازیرا بهتر دید کز استعداد خود یاری  
 بخواهد و حزبی بسازد و با تأسیس حزب  
 رادیکال ثابت کرد که همشهری‌ها به او ظلم  
 کرده‌اند که بی وجودش پنداشته‌اند زیرا  
 گوهر وجود او آنگاه بخوبی آشکار گردید  
 که باجامه آنروز نزدیک شد ...

کسانی که گیاه‌شناسند می‌دانند هر  
 بذری درونش همان گیاه و همان درختی  
 پنهان است که روزی ازو سر می‌گیرد ولی  
 تا زمانی دراز به اندازه‌ئی کوچک است که  
 بچشم مانمی‌آید ، اگر ما وجود داور را به  
 این بذر تشبیه کنیم می‌توانیم بگوئیم داور  
 با تشکیل حزب رادیکال چهره پنهان خود  
 را آشکار کرد یعنی آن بذر بروئید و درختی  
 تناور شد .

در خیابان لاله‌زار آنجا که بخش  
 جنوبی پایان می‌یابد کوچه‌ایست که آن طرفش  
 خیابان فردوسی است و نامش کوچه برابین  
 است زیرا دیوار سفارت آلمان درین کوچه  
 است به آن سر که منتهی به لاله‌زار است به  
 دست چپ شما در گاهی است هلالی با دری  
 و دهلیزی و سرایی وسیع . این جا مرکز

حزب رادیکال بود و درین پهنه هفته‌ئی  
 چهار روز دید و بازدید افراد حزبی صورت  
 میگرفت و داور بایارانش که زبانی گویا  
 داشتند انجمن را بامنطقه گرم مشغول  
 میداشتند و این گرمی همچنان دوام یافت تا  
 زمانی در رسید که باید انتخاب نمایندگان  
 صورت بگیرد و دوره ششم مجلس آغاز شود  
 و داور در سایه حزب رادیکال نماینده  
 مجلس شد میگفتند سیاستی که با گروه  
 پاک‌دلان مخالف بود و کیل شدن داور را  
 تسهیل کرد اگر آنچه میگفتند راست نبود  
 و تسهیل نکرد باید شما بدانید که آن سیاست  
 ممانعتی هم نکرد و داور از لار انتخاب شد  
 در مجلس هم فراکسیون حزب رادیکال را  
 فراهم کرد یعنی جمعی که در خارج مجلس  
 هر یک عضو رادیکال بودند با معدودی دیگر  
 که اعضاء حزب نبودند همراه شدند و  
 فراکسیون را تشکیل دادند که لیدرش  
 داور بود و شاید یاران او از بهترین افراد  
 و کلا و روشن‌ترین نمایندگان مجلس ششم  
 شناخته شده بودند و فکر جوان داشتند با  
 نیروی کار و بگفته خود داور هر یکی برای  
 آشوب و انقلاب کشوری با ساختن بنای برتری  
 کافی بودند ...

جناب آقای رضای افشار که چند دوره  
 وکیل بود و چند گاه وزیر  
 میرسید عماد که مردی مجتهد بود  
 میر عبدالباقی کز علمای مازندران  
 بود

کی استوان که بروز کاری در اسفهان  
 خان معتمد نام داشت و کارمند رتبه یکم

وزارت خارجه بود و چند بار نماینده سیاسی و کنسول و سفیر بود .

مرحوم ابوطالب شیروانی مدیر جریده میهن و آسایش .

شریعت زاده، دکتر سنگ با چند نفر دیگر که نامشان را فراموش کرده ام هم اعضای فراکسیون رادیکال بودند .

در مجلس ششم بجز انجمن رادیکال سه گروه دیگر بودند که هر یک شاخص نوعی از سیاست بودند و شاید قوی تر از همه آن جماعتی بودند که مدرس پیشوای ایشان بود و از جمله مردان نامدار این انجمن مرحوم ملک الشعراى بهار بود با سید حسن زعیم و میرزا هاشم آشتیانی و سید احمد بهبهانی با چند نفر دیگر .

گروه دوم فراکسیون تجدد بود که جهت کمیت از همه بیش بودند و از جهت کیفیت از همه کم و لیدر این گروه سید محمد تدین بود که چند بار رئیس مجلس شد .

گروه سوم جمع منفردین بودند یعنی افرادی که بهیچ دسته ای و حزبی منتسب نبودند و اختیارشان با خودشان بود چون مؤتمن الملك و میرزا علی حق نویس و تقی زاده و دکتر مصدق با جمعی دیگر که هیچ کس را با لیدری نمی شناختند و نویسنده این سطور نیز از منفردین بودم زیرا در نمایندگی خود همراهی هیچ کس را مدیون نبودم مگر آنکه مخالفت مرحوم مدرس با اعتبار نامه من موجب گردید که حزب رادیکال نیز این معنا را تبلیغ کند که اگر من منفرد بمانم آنها نیز بمن رأی نخواهند داد و اگر با آنها همراه بشوم همه آنها مدافع من

خواهند بودن و اگر مدرس درین باره به سختی گراید داور خود بدفاع ایستادگی خواهد داشت و درین خصوص آنقدر گفتند و دوستانم را وسیله ساختند تا من پذیرفتم که چندی با فراکسیون رادیکال همراه باشم و اعتبارنامه ام که گذشت بحال انفراد بازگردم . وقتی که من عضویت فراکسیون رادیکال را پذیرفتم داور بکشید تا بیشتر افراد شعبه ششم را که اعتبارنامه من را باید تصویب کنند همه از رادیکال ها انتخاب شدند و والاترین دوستان من که شیروانی بود نیز مخبر شعبه شد .

و با همه این مقدمات مرحوم مدرس بامن مخالفتی نداشت و آنچه در پشت تریبون از باب مخالفت یاد کرد این بود که من با آقای نوبخت مخالف نیستم بلکه چون آدم فاضلی است با او موافقم مگر آنکه با طرز انتخاب او همراه نیستم زیرا قوه نظامی او را وکیل کرده است .

همین را گفت و تریبون را به داور واگذار کرد و داور جواب داد که آقای مدرس نه تنها مخالف نیستند بلکه با صراحت گفتند با او کالت آقای نوبخت موافقم و آنچه در باره انتخاب و دخالت قوه نظامی فرمودند صورت مجلس اینجاست و اگر ملاحظه بفرمایند معلوم خواهد شد که نه حکومت نظامی بوده و نه نظامی در انتخاب ایشان دخالتی داشته است .

در شماره ششم دوره دهم کتاب خاطرات وحید آنچه مرحوم مدرس گفته بود یا آنچه مستوفی الممالک بیاری من پیغام فرستاده بود .

## یادداشت‌های امیر خیزی

مرحوم اسمعیل امیر خیزی که از فرهنگیان دانشمند و خوشنام آذربایجان بود علاوه بر کتاب مستند و جالب «قیام آذربایجان و ستارخان» مجموعه‌های دیگری دارد که بخط خود آن مرحوم نوشته شده است و زندگی‌ناپایدار، او را مجال چاپ نداده است.

این مجموعه‌ها اخیراً به تملک مجلس شورای ملی درآمده و محتوی مطالبی سودمند در زمینه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران است و برای آنکه بیش ازین دور از دسترس ارباب دانش و تحقیق نباشد از این پس به نقل یادداشت‌های آن مرحوم در مجله خاطرات می‌پیرواژیم.

بنا به نوشته امیر خیزی: «این یادداشتها عبارتست از فرمانروایی قاجاریه و مسافرت‌های ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و مشروطه شدن ایران و سلطنت محمد علی شاه و دایر شدن مجلس شورای ملی و مخالفت شاه با مجلس شوری و نیرنگ‌های وی (۱)» از شماره بعد به نقل مقدمات تاریخ قاجاریه می‌پیرواژیم و سفرنامه امیر خیزی - تقی‌زاده را نیز که بقلم مرحوم امیر خیزی نوشته شده در پایان این مقال می‌آوریم. ان شاء الله. (۹)

۱ - مقدمه کتاب قیام آذربایجان و ستارخان.

بامراهی ملك الشعراى بهار و جدائى او از اقلیت مخالف: این جمله را با بیوگرافی مرحوم مدرس یاد کردم.

در این شماره نیز خاطره همراهی داور را با طرفی از بیوگرافی او و شرحی درباره فراکسیون رادیکال و بیان مدرس، کوتاه و مختصر ایراد کردم تا این دو مقاله را در آمد طرحی بسازم که در شماره آینده نشان خواهم داد: این طرح را که درباره کویر و سرزمین خشک ایسران بود همه یاران ما امضاء کرده بودند و مخالفین ما یکجا بجوش و خروش و سفسطه برخاستند بخصوص با من بجدل و جدال پرداختند زیرا مخیر کمیسیون مبتکرات بودم و در برابر مخالفت سردی همچون مدرس ورزیده و نافذ بایدی بدفاع برآیم.

۱- وفی المحاضرات للراغب الاصفهانی:

سئل المأمون عن الحسن ابن سهل عن البلاغه فقال ما فهمته العمامه و رضیتها الخاصه (ص ۲۶ محاضرات طبع بیروت - ۱۴۰۰)

مجله وحید (خاطرات)